



این کومی و این میدان ۲۰۱۴

(شماره ۷)

توتالیتراریسم یا دیکتاتوری مذهبی و مکتبی!

توتالیتراریسم به یک ایدئولوژی مکتبی (رژیم کمونیستی کره‌ی شمالی) یا ایدئولوژی مذهبی (رژیم جمهوری اسلامی ایران) با گرایش تمامیت خواهی گفته می‌شود، که دارای یک حزب متعهد به آن ایدئولوژی (حزب الله)، و یک فرد به عنوان رهبر (علی خامنه‌ای)، با قدرت پلیسی که بر پایه ایجاد ترور و وحشت بین مردم برای نگهداری از رژیم بنا می‌شود (سپاه پاسداران رژیم اسلامی)، که مدیا و رسانه‌های گروهی و فرماندهی نیروهای مسلح و کنترل نیروی قضائی و اقتصاد کشور و کنترل تمام سازمان‌های انتفاعی و غیرانتفاعی را در اختیار دارد.

در چنین حکومتی، شیوه‌ی تبلیغات و رهبرسازی اصلی‌ترین عامل موثر در شکل‌گیری ارگانهای حکومت است، که همیشه به اقتدارگرایی بدون حدود مرز کشیده می‌شود، و با هرج و مرج و از هم گسیختگی ملی، (فدرالیسم پیشنهادی باند شورای به اصطلاح ملی و باند مافیای سکولارهای سبز اسلامی برای تجزیه ایران) به سرانجام می‌رسد. مهمترین ابزار برای به حکومت رسیدن یک توتالیتر، حرکت گروه بزرگی از مردم فریب‌خورده در یک کشور است، (شورش ۵۷ و به خیابان کشیده شدن مردم فریب‌خورده با وعده‌های سرخرمن) که دامنه‌ی عوام‌فریبی آن فراگیر می‌شود. در واقع توتالیتراریسم به معنای حکمرانی یک ایدئولوژی است، (اسلام ولایتی) که ادعا دارد وکیل جان و مال مردم است و از طرف همه‌ی ملت سخن می‌گوید، ولی تحمل هیچ گروه و جریان مخالفی را بر نمی‌تابد، مانند رژیم کمونیستی در کره‌ی شمالی و رژیم اسلامی در ایران، که حکومت مطلقه دارند و همیشه خودسرانه عمل می‌کنند، ولی در ظاهر دارای ابزارهای حکومتی گوناگون مانند نهاد دادگستری و دستگاه‌های اداری و سامانه‌ی بوروکراتیک نیز می‌باشند.

جایگاه رهبر همیشه در رأس هرم قدرت است، مانند استالین، هیتلر، خمینی و خامنه‌ای که از دیدگاه پیروان خود خطا ناپذیر هستند و گفته‌های آنها در حکم قانون است. حاکمان حکومت‌های توتالیتر با ادعای برقراری

جامعه‌ی بدون طبقه و قول آزادی و برابری وارد میدان می‌شوند، و پس از گذشت زمانی کوتاه، تمام انتظارات مردم به یاس و ناامیدی تبدیل می‌گردد. جالب اینکه همیشه بین مردم فریب‌خورده و رهبر توتالیتر یک وابستگی دوجانبه وجود دارد، یعنی اینکه مردمان فریب‌خورده بدون رهبر و پیشوا هویت خود را از دست می‌دهند و رهبر پوشالی نیز بدون حضور این مردمان موجودیت خود را از دست می‌دهد. از اینرو برای محکم‌سازی و نگهداری از این وابستگی، روش آشکار حکومت توتالیتر در این است که یکایک پیروان و مزدوران باید همیشه به رهبر وفادار باشند، باورشان به رهبر نامحدود باشد، فرمانبردار بی‌چون‌وچرای رهبری باشند و هیچگونه دگرگونی در اندیشه‌ی مجریان دستورات رهبری پدیدار نشود. بر اساس این ویژگی، پیروان مکتب‌های زمینی و آسمانی را به «بی‌خویشتنی، خودباختگی و مزدوری برای سیستم توتالیترسیم» نام می‌برند و افراد باورمند تبدیل به وسیله می‌شوند، چرا که در توتالیترسیم مذهبی (الله، یهوه، و روح‌القدس) رهبر را وسیله‌ی راهبری (فریب) مردم و رساندن آنها به بهشت قرار داده است. با نگاهی به تاریخ پر فرازونشیب چنین حکومت‌هایی می‌توان به پاسخ‌های فراوانی دست یافت که به طور کلی می‌توان شیوه‌های نفوذ رژیم در زندگی و اندیشه‌ی مردم را به سه بخش رده بندی کرد، که شامل **مغزشوئی، تبلیغ و ایجاد ترس و وحشت** می‌شود. مغزشوئی و ایجاد ترس و وحشت مربوط به سیاست داخلی است و از تبلیغ به عنوان مهره‌ای در ساختار سیاست خارجی حکومت توتالیتر استفاده می‌شود. هراندازه که فشار خارجی بیشتر باشد، نیاز به تبلیغات بیشتری احساس می‌شود، و هراندازه که حکومت توتالیتر توانا تر بشود، انزوای خارجی آن افزایش می‌یابد و در چنین شرایطی افزایش مغزشوئی داخلی برای گریز از فشار خارجی انجام می‌گیرد.

مغزشوئی همیشه با ایجاد ترس و وحشت همراه است، مانند آن چیزی که در اردوگاه‌های کار اجباری آلمان و شوروی و در کردار رژیم جمهوری اسلامی در ۳۵ سال گذشته شاهد آن بوده‌ایم که به نام طرح هم‌رنگ‌سازی باورها و اندیشه‌ی پیروان مکتب توتالیتر شناخته می‌شود. برای مثال یکی از مهمترین تبلیغات رژیم اسلامی، گسترش امامزاده‌ها و شیوه‌های سوگواری (عزاداری) گوناگون برای اعراب کشته شده در ۱۵۰۰ سال پیش و تلاش برای نابودی ناسیونالیسم ایرانی بوده است. اندیشه‌های ضد ایرانی و ضد ملی تحت تأثیر تبلیغات آخوندهای رژیم مانند مطهری‌ها با تأکید بر اینکه، ایرانیان باید ایرانی بودن را فراموش و آداب نیاکانی را به گذشته بسپارند، و برای رفتن به بهشت و ادامه‌ی حوری‌بازی دست به دامان ۱۵۰۰۰ امامزاده‌ای بشوند که رژیم برایشان تدارک دیده است. گردانندگان رژیم اسلامی به پرورش هرچه بیشتر آخوند و مغزشوئی مردم عوام پرداخته‌اند و مردمان ناباور به رژیم را ارازل و اوباش و بی مصرف برای رژیم نامیده و تا حد توان آنان را از امتیازات اجتماعی محروم کرده‌اند.

توتالیتراریسم در شوروی سابق و در زمان لنین در شرایطی به حکومت رسید که هنوز بقایای مراتب فئودالی و قشرهای سرمایه‌داری دوران تزاری برپا بود و توده‌ی بی‌ساختار مردم، به دنبال کسی می‌گشتند تا بتواند آنان را به زندگی راحت برساند. در چنین شرایطی لنین وارد میدان می‌شود و به منظور نظم در سازماندهی و تقویت طبقه‌ی کارگر، دست به توسعه‌ی اتحادیه‌های کارگری مستقل می‌زند که نتیجه‌اش پیدایش طبقه‌ی متوسط جامعه بود ولی پس از مرگ لنین و به حکومت رسیدن استالین، که تمامی شرایط رهبریت یک نظام توتالیتر را داشت، وی توانست با ایجاد هسته‌های بلشویکی (انجمن اسلامی) در اتحادیه‌های کارگری و اکثر سازمانهای دولتی، مراتب سقوط شوراها را از مردمی را فراهم آورد. انهدام کشاورزی از راه‌های گوناگون که بنیان کشاورزان صاحب زمین را از زمین جدا کرد، (عمل کرد رژیم اسلامی در ایران) و اعدام و تبعید روستائیان از یک سو و خلعید از مالکان کارخانه‌ها توسط دولت و مصادره‌ی کارخانه‌ها به بهانه‌ی این که دولت به هر حال متعلق به پرولتاریاست (بنیاد مستضعفان) از سوی دیگر، موجبات چیرگی تمام حزب حاکم را فراهم کرد. با اخراج نیمی از کارمندان حزبی و نظامی، و هشت میلیون نفر افراد عادی، اجرای طرح گذرنامه‌ی داخلی برای رفت‌وآمد بین شهری از دیگر طرح‌های اجرا شده در زمان استالین بود، و آنچه که رژیم اسلامی به نام الله با مردم ایران کرد، در اصل کپی تقلبی شیوه‌ی استالین بود با نام و القاب عربی تا اینکه مردم عرب‌پرست ایران بهتر بفهمند.

به گویشی دیگر، بنیادی‌ترین پایه‌های نظام توتالیتراریسم عبارتند از: (حکومت یک ایدئولوژی واحد، نظام پلیس مخفی، تبلیغات و مغزشوئی، خشونت گرایی، سرکوب، تولید مستمر دشمن یا دشمنان خیالی، مانند اندیشه‌ی یهود ستیزی نازیسم و ضد آمریکائی خمینی، و سرکوب مردمان ناخشنود، بمباران تبلیغاتی دائمی شهروندان، ترویج شخصیت‌پرستی و مطلق‌گرایانه، پوپولیسم (عوام فریبی)، کنترل سایر مردم توسط بخش فریب خورده و مزدوران، و در واقع سیستم اجتماعی توتالیتر نظامی را برقرار و تحمیل می‌کند که هیچ کس فردیت ندارد، و افرادی که از انسانیت، آگاهی و خرد بدور مانده و فرهنگ پدری را از دست داده باشند، از صدای شیپور عزاداری و ضربات تازیانه‌ی رژیم دیکتاتوری لذت می‌برند. در چنین حکومتی، قانونی برای عدم دخالت دولت در زندگی مردم و جامعه وجود ندارد و دولت با در اختیار داشتن تمام رسانه‌های گروهی، همه‌ی نیروی جامعه را برای یکسان سازی آموزش و پرورش و گسترش خرافات بکارگرفته و هدایت می‌کند و این همان معنای درست توتالیتراریسم مکتبی و مذهبی است، (تمامیت خواهی بزور اسلحه و مغزشوئی افراد فریب‌خورده و نا آگاه جامعه).

حکومت‌های توتالیتر بیشتر در جوامعی پدید آمده‌اند که در دست خودفرپاشی و از هم‌گسیختگی بوده‌اند و شرایط روانی و فریب‌پذیری مردم به گونه‌ای مساعد بوده است که برای به دست آوردن وعده‌های تجربه

نشده (نفت مجانی، آب و برق مجانی، بهشت و حوری بازی ابدی)، پذیرای حکومت مردم فریب و فراگیر شده‌اند.

به گفته‌ای دیگر، آزادی‌گرایی و فردگرایی افراطی، گاه موجب ازدست دادن کنترل در گفتار و کردار و پیدایش اخلاق ضد فردی می‌شود و مردمان فریب‌خورده هر آنچه را که دارند در طبق اخلاص می‌بازند (به سرنوشت فریب خوردگان ۵۷ بنگرید) و سرانجام افراد جامعه به این نتیجه می‌رسند که باید «امنیت و آسایش ملی» را بر «آزادی فردی» ترجیح بدهند، (که شوربختانه ملت ایران تاکنون به چنین سرانجامی نرسیده‌اند و هنوز باید بدوند).

پس دانستیم که دولتهای توتالیتر را جنبشهای اجتماعی ضد دموکراتیک و خیزش مردم فریب‌خورده به وجود می‌آورند که در آغاز به صورت یک حزب دموکراتیک (حزب‌الله) ظهور می‌کنند ولی پس از کسب قدرت، دموکراسی را بر می‌اندازند. رژیمهای توتالیتر، خاستگاه یا علت وجودی یکسانی ندارند، ولی می‌توان از بررسی تاریخ و عوامل گوناگونی که به برقراری حکومت توتالیتر انجامیده، از نکات مشترک این رژیمها آگاهی یافت.

۱. وجود باورهای مکتبی و مذهبی که از خلیفه و رهبر پیروی می‌کنند.

۲. روند نوسازی و صنعتی شدن کشورهای جهان سوم که بر اساس قوانین سنتی اداره می‌شدند، و هنگامیکه وارد جهان مدرن می‌شوند، سنتهای حاکم دگرگون و بی اعتبار جلوه می‌کنند. در نتیجه‌ی ورود به دنیای مدرن و دشواری در نگهداری از پایگاه‌های سنتی و هنجارهای اجتماعی، زمان برای بروز حکومت توتالیتر آماده می‌شود و مردم در برابر نیرنگ‌بازان جهانی کنترل بازی و روند دگرگونی اجتماع از سنتی به مدرنیته را از دست می‌دهند و استبداد، دیکتاتوری در تاروپود اندیشه‌ی «توتالیتر» نمایان می‌گردد. یک نظام توتالیتر همیشه با استبداد و دیکتاتوری همراه است، ولی استبداد مفهومی گسترده‌تر از دیکتاتوری و توتالیتریسیم دارد. استبداد یک ساخت سیاسی است که دامنه‌ی قدرت خودسرانه و گسترده‌ای دارد، که این قدرت ممکن است از راه زور و یا از راه موروثی به دست آمده باشد، ولی دیکتاتوری نوعی از استبداد است که تنها از راه زور به دست آمده است. دیکتاتوری بیش از هر چیز امور سیاسی و حکومتی را به دست می‌گیرد، ولی توتالیتریسیم تمام امور جامعه و افراد را در اختیار می‌گیرد و به همین جهت توتالیتریسیم را دیکتاتوری فراگیر یا «**Totalitarian Dictatorship**» نیز می‌خوانند. بنابراین استبداد حکومت یک فرد خودسر است که قدرتش را با زور و یا از شخص پیشین به ارث برده است (بشار اسد) و دیکتاتوری نوعی از استبداد است که قدرت را از راه زور بدست می‌آورد و توتالیتریسیم حکومتی است که در آن یک حزب به رهبری یک

شخص با حيله و تزوير و بزور بر امور سياسى، اجتماعى، اقتصادى، خانوادگى مردم حاكم مى‌شود، (رژيم جمهورى اسلامى).

من از بيگانگان هرگز ننالم
که با من هر چه کرد آن آشنا کرد!
رويداد تاريخى سال ۵۷، يورش پس‌مانده‌هاى اعراب بيابانگرد به کشور ما و دگرگونى ساختار سياسى اجتماعى و فرهنگى ميهنمان، روندى که هنوز ملت ايران دارند تاوان آنرا پس مى‌دهند. آيا بايد از اين دشمنان گله نمود يا ريشه‌ى فساد را درون خودمان جستجو کرد؟

این گوی و این میدان ۲۰۱۴
آيا ما ايرانيان توان ايجاد نقشى در میدان ۲۰۱۴ خواهيم داشت يا مانند ۳۵ سال گذشته تماشاچى و سپاهى لشگر استعمار باقى خواهيم ماند تا دشمنان ملت و فرهنگ ايران آسوده خاطر براى ما تصميم بگيرند؟

به يزدان که گر ما خرد داشتيم
کجا اين سر انجام بد داشتيم

نوشروان حاتم

تورنتو - کانادا

بازتاب دیدگاه خوانندگان hatam@pishgamaan.org

۲ مرداد ۲۵۷۳ شاهنشاهى | ۲۴ جولای ۲۰۱۴ مسیحى